

## FALSE HOPE IN THE LEFT

<http://www.ghandchi.com/441-OmidKazeb-plus.htm>



## امید کاذب به چپ

سام قندچی

پیروزی اخیر کاندیدای چپ در انتخابات ریاست جمهوری در بولیوی و رادیکالیسم دولت چپ گرای چاوز در ونزوئلا در چند سال اخیر باعث شده است که امید کاذب تازه ای به احیاء چپ زنده شود. لازم به یادآوری است که جریانات فکری قدیمی نظیر اسلام حتی پس از هزاران سال هر از چندگاهی به دلایل مختلف تاریخی زنده میشوند، و گاه حتی بخاطر خلاء وجود آلترناتیوهای با قدرت، حتی بمثابة راه آینده جامعه پذیرفته میشوند، ولیکن اشتباه است که این تجدید حیات ها باعث شود که فکر کنیم این جریانات پایان یافته میتوانند راه حل معضلات جامعه کنونی را ارائه و آینده را رقم زنند.

چپ هم نظیر اسلام همیشه طرفدارانی خواهد داشت که انواع "دموکراتیک"، یا "اصلاح طلبانه"، یا "آینده نگر" آن را ترویج کنند، ولیکن اشتباه است اگر فکر کنیم این انواع اصلاح شده جریان چپ موفق تر از گذشته آن خواهند بود. در واقع به عکس است. مثلاً چپ معتقد به دیکتاتوری پرولتاریا درک مشخصی از آزادی و دموکراسی داشت که در چارچوب آن دموکراسی پرولتاری را در برابر دموکراسی بورژوائی میدید و جامعه کمونیستی را ایده آل خود میشناخت، همانگونه که لیبرالیسم، دموکراسی مدنظر خود را مبتنی بر مالکیت خصوصی ترسیم کرده و جامعه سرمایه داری را ایده آل خود میشناخت. حال چپ دموکرات در چند دهه گذشته از سوئی دموکراسی لیبرالیسم را به عاریت گرفته، وقتی که سرمایه داری را ایده آل خود نمیداند، و در نتیجه به آلترناتیو سیاسی خود اعتقاد چندانی ندارد.

برخی طرفداران چپ نظیر طرفداران بسیاری از مذاهب برایشان سخت است که از نظر فکری از نو شروع کنند. برخی دیگر از طرفداران چپ نیز میخواهند تا زمانیکه خود در چپ بوده اند را توجیه کنند و برایشان راحت نیست که بگویند تعلقشان به جنبش چپ در گذشته و سالها ترویج آن بمثابة راه آینده بشریت، اشتباه بوده است و معمولاً زمانیکه خود آنها از چپ جدا شده اند را تاریخ متروک شدن چپ میدانند، در صورتیکه ما میدانیم امثال کارل پاپر حتی پیش از جنگ جهانی دوم دقیقاً آنچه امروز دربار چپ اکثر روشنفکران ایران اذعان دارند را بیان کرده اند و جنبش روشنفکری ایران است که عقب بوده است. در واقع آنگونه که در زیر اشاره میکنم، چپ سالها پیش از سقوط شوروی به پایان رسیده بود، و شگفت است که هنوز بسیاری از روشنفکران ما نميخواهند این ایدئولوژی را به کنار بگذارند.

اجازه دهید که قبلاً متذکر شوم که حرف من ابدأ بمعنی عدم پشتیبانی از عدالت اجتماعی نیست. اتفاقاً بالعکس دقیقاً چون بروشنی اثبات شده است که چپ راه رسیدن به عدالت اجتماعی نیست، نیاز به یافتن راه حل عدالت اجتماعی در \*خارج\* جریان چپ است، و اگر هر جریان چپ گرا نظیر جریانات اسلامی بخواهد اینگونه نقد ها را باصطلاح مخالفت با مستضعفان و طبقات محروم بنمایاند، علاقمندان میتوانند برای توضیحات بیشتر به نوشتار درآمد آلترناتیو [\[http://www.ghandchi.com/427-AlternativeIncome.htm\]](http://www.ghandchi.com/427-AlternativeIncome.htm) مراجعه کنند و خود قضاوت کنند.

چرا میگویم چپ سالها قبل از سقوط شوروی پایان یافته بود. در تاریخ معاصر، کمونیسم در پی نابودی سرمایه داری و در رأس آن آمریکا بود. کارل پاپر در سال 1997، در "درس هائی از این قرن" این موضوع را به خوبی توضیح داده است. پاپر میگوید که بحث اصلی مارکس در کاپیتال این است که "سرمایه داری نمیتواند اصلاح شود، بلکه فقط میتواند نابود شود، و اینکه اگر کسی خواهان جامعه بهتر است، آن [سرمایه داری] را بایستی نابود کند" [درس هائی از این قرن، ص 19]. صرف نظر از تمام اصلاحات سرمایه داری، تا پایان امپراتوری شوروی، این نظریه تفکر مارکسیسم بمثابة بخشی از ایدئولوژی رهبران شوروی باقی ماند.

سپس پاپر بحران 1962 کوبا را ذکر میکند، و دستیابی شوروی به بمب هیدروژنی، که برای اولین بار به شوروی امکان آنرا میدهد که آمریکا را نابود کند. اما شوروی در بحران کوبا در سال 1962 عقب نشست، و پاپر مینویسد که "شوروی

در آنوقت که کوشش برای نابود کردن آمریکا امکان پذیر شد در جنگ سرد شکست خورد، چرا که در آنوقت تنها ایده باقی مانده رژیم مارکسیستی شکست خورد، و نقطه آغاز سقوطی شد که به فروپاشی عمومی انجامید. " (ص 23) "آنها پس از 1962، کماکان به تولید بمب ادامه دادند، وقتی بخوبی میدانستند که نمیتوانند از آن استفاده کنند. آن نقطه برای آنها صفر مطلق فکری بود."

دیدگاه نابودی غرب بخش لاینفک سستشوی مغزی مردم شوروی شد. گورباچف این پدیده در شوروی را ذکر میکند، وقتی که نیاز به \*نرمال\* کردن مردم شوروی را احساس میکند. پاپر مینویسد، "تنها با گورباچف است که ما مردی را میبینیم که تشخیص داده است که بایستی پیش فرض بنیادی کل سیاست شوروی را تغییر دهد، که آنها مردمی هستند با مأموریت برای نابودی سرمایه داری، یعنی آمریکا. گورباچف در واقع خود چندین بار به آمریکا آمده بود و واقعیت آمریکا را دیده بود، او میخواست که درک خود از مردم آزاد را که نسبت به روسیه خشونت بار نیست، به آنها نشان دهد، و امیدوار بود که روسیه سر عقل آید. گورباچف حرف مهمی زد وقتی که گفت من میخواهم مردم شوروی را یک مردم نرمال کنم. میبینید که دست آورد گورباچف آن بود که فهمیده بود که مردم شوروی "نرمال" نبودند، در صورتیکه مردم آمریکا بودند. این طرز برخورد واقعاً در آمریکا خیلی متفاوت است، یعنی مردم همیشه این بازی وحشتناک را در فکر ندارند"

چپ سالها است که به پایان رسیده است و زمان آن است که روشنفکران مترقی ایران که بسیاری از آنها سالها است این واقعیت را میدانند، بجای رفتن به عقب و تکرار نوستالژی چپ، پوسته چپ را به کنار زده و بروشنی با جریانات فکری و سیاسی آینده نگر سمت گرفته و تشکیلاتهای آینده نگر بوجود آورند.

سام قندچی، ناشر و سردبیر  
ایرانسکوپ

<http://www.iranscope.com>

16 اردیبهشت 1385

May 6, 2006

متن مقاله به انگلیسی:

<http://www.ghandchi.com/441-OmidKazebEng.htm>

مقالات مرتبط:

<http://www.ghandchi.com/427-AlternativeIncome.htm>

<http://www.ghandchi.com/299-Marxism.htm>

<http://www.ghandchi.com/303-Socialism.htm>

<http://www.ghandchi.com/348-HezbeAyandehnegar.htm>

<http://www.ghandchi.com/600-SecularismPluralism.htm>

مقالات تئوریک

<http://www.ghandchi.com>

فهرست مقالات

<http://www.ghandchi.com/SelectedArticles.html>

